

قرآن

مرور بحث

بحث راجع به آیه "اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ"^۱ بود که دو نظریه از بزرگان را مطرح کردیم. یکی نظریه علامه طباطبایی ره بود که اگر روایاتی آمده "صراط المستقیم" را تفسیر به امیرالمومنین ع کرده است، از باب جری و مصداق است که ما چهار اشکال بر آن کردیم.

نظریه استاد جوادی آملی

نظریه دیگر از شیخنا الاستاذ آقای جوادی آملی است، البته بنده شاگرد تفسیری ایشان نیستم، بلکه شاگرد در اسفارشان هستم و چند سالی خدمتشان بودیم.

وجه دوم در اینجا بیان آقای جوادی آملی است نسبت به "اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ"، ایشان می فرماید "صراط" عبارت است از اخلاق و عقائد و احکام، چرا که صراط یعنی دین و دین هم مجموعه ای از عقائد و احکام و اخلاق است. بعد می فرمایند از طرف دیگر می بینیم که صراط، تفسیر شده است به امیرالمومنین ع که به تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۲ آدرس داده اند. در آنجا این روایات آمده است که "نحن صراط المستقیم"، "علیُّ هو صراط المستقیم" و "صراط المستقیم امیرالمومنین ع".

بیانشان این است که چطور می شود که صراط هم دین باشد و هم امیرالمومنین ع باشد، چگونه اتحاد "سالک" با "صراط" حاصل می شود، سالک را امیرالمومنین ع فرض کرده اند و صراط را مجموعه عقائد. چگونه این دو با هم متحد می شوند؟ از یک طرف می فرماید صراط، امیرالمومنین ع است و از طرفی می گوید صراط، دین است که مجموعه اخلاق و احکام و عقائد است.

لذا ایشان اتحاد سالک و صراط را به دو تقریر بیان می کند.

تقریر اول استاد جوادی آملی

در بیان اول می فرمایند که صراط، مجموعه دین است، و وجود استقلالی و بالفعل دارد، و لکن سالک، در این سیر نفسانی تکاملی که دارد، به تحصیل عقیده منتهی می شود و آن عقیده ای که پیدا می شود، نفس امیرالمومنین ع و عقیده او است، سالک دارای عقیده امیرالمومنین ع است و اتحاد پیدا می کند.

^۱ - سوره فاتحه، آیه ۷

گرچه بالفعل وجود استقلالی داشت، اما در جنبه نفسانی که سیر می شود، متحد می شود. در تخلق به اخلاق هم همینطور است، در اعمال و رفتار هم دارای اعمال صالح می شود و در این مرحله اتحاد پیدا می کند.

تقریر دوم استاد جوادی

در تقریر دوم می فرمایند که ما نمی گوییم که صراط، یک موجود بالفعل است، بلکه صراط یک موجود بالقوه است و این سالک است که او را تولید می کند، مثل "سالک" و "صراط" مثل "فواکه" و "ألوان" است. فاکهه، لون می گیرد، یعنی یک وجود است و دو وجود نیست، یعنی یک وجود واحدی است و به عبارت آخری واحد در کثیر است. همان مبنای وجود واحد تشکیکی اینجا عملاً می خواهد پیاده شود، یعنی کثرت در عین وحدت، کثرت است و وحدت دارد. به حسب متعلقاتش کثرت دارد اما خودش یک امر واحدی است. پس صراط یک امر واحد است که شاهد آن این است که در قران نه با تشبیه آمده است و نه با جمع.

آیه ای هم که آمده "و لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ"^۲ کثرت به لحاظ متعلقات است، و گرنه صراط یک امر واحدی است که کثرت پیدا می کند و اتحاد پیدا می کند. پس نسبت سالک به صراط در اینجا نسبت فواکه است به ألوان، همانطور که فاکهه با ألوان متحد می شود، سالک هم با صراط متحد می شود، چون صراط متشکل است از عقائد و اخلاق و فروع، اینها یک اوصاف معنوی هستند و وجود خارجی ندارند، اما نفس مدبّر سالک، در این سیرش به اینها می رسد.

یعنی چطور ألوان و فاکهه متحد شده است و میوه و رنگ یک وجودند و دو وجود نیستند، اینجا هم همینطور است.

عدالت، تواضع، شجاعت، سخاوت در خارج وجود بالفعل ندارد، بلکه نفس مدبّر در این حرکات و سیر کمالی اش این اوصاف را تولید می کند و با آنها متحد می شود. شجاعت و سخاوت در او به وجود می آید پس با آنها متحد می شود. پس سالک با این اوصاف عقیده و اخلاق و احکام، متحد شد و عمل صالح از او پیدا می شود.

مستشکل: مقدمه اول را که صراط به معنای دین است را از کجا می آورند؟

جواب: با استفاده از آیه "قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا"^۳ که می فرمایند "دینا قیما" مجموعه دین است.

تعبیر دیگری هم دارند که صراط امر واحدی است منسجم، در وزان نور خورشید که اجسام مختلف با او منور و روشن می شوند.

^۲-سوره اعراف، آیه ۸۶
^۳-سوره انعام، آیه ۱۶۱

تعبیرشان این است که امر واحد با حفظ وحدت واقعی، با تعلقش به قوایل منبسط می شود، خلاصه اینکه صراط یک وحدت واقعی است.

ما خلاصه را عرض کردیم، حال باید بررسی کنیم که فرق بین دو تقریر چیست؟

فرق بین تقریر اول و تقریر دوم

ما دو فرق برای آنها بیان کردیم: "و الفرق بین التقریرین من ناحیتین"

صراط به هر دو بیان عبارت بود از مجموعه عقائد و اخلاق و احکام، اما در تقریر اول، صراط موجود مستقل و بالفعل فرض شد و در سیر کمالی با سالک متحد شد، در تقریر دوم صراط عبارت بود از "ما بالقوه" که سالک آن را ایجاد کرد.

فرق دوم این است که تقریر دوم، مرتبه اعلاى از تقریر اول است، در تقریر اول اتحادشان کمی مشکل است، چون چطور می شود یک موجود مستقل، با یک موجود مستقل دیگر، اتحاد در وجود پیدا کند؟ اما در تقریر دوم "ما بالقوه" می تواند خود به خود با "ما بالفعل" اتحاد برقرار بکند. "أنّ التقریر الثانی ناظر إلى مرتبة أعلى من التقریر الأوّل، فإنه علی التقریر الثانی لیس لصرا وجوداً بالفعل، حتی یشکل الإتحاد بل موجود بالقوه یصیر موجوداً بنفس عقیده النبی و الأئمة من بعده و بنفس تخلّمهم بالاخلاق"

خلاصه اینکه صراط، مدینه فاضله رسول الله ص و امیرالمومنین ع است و جنبه عملی و اخلاقی درست شد.

اشکال استاد کاهانی به بیان استاد جوادی

عرض ما این است که اولاً اینکه شما بر مبنای اینکه صراط یک امر واحد در عین کثرت است، این حرف را می زنید، و بر مبنای وحدت وجود تشکیکی مطرح می شود، و ا وجود تشکیکی را قبلاً نسبت به آن اشکال کردیم و گفتیم تباین در وجود است نه تشکیک در وجود.

منظومه شش دلیل برای وجود تشکیکی آورده که اصل آنها و عمده دلیل آنها سه دلیل است:

یکی سنخیت بین علت و معلول است، که ما می گوئیم سنخیت علت و معلول در مادیات و طبیعات است نه در باب خلق و ایجاد، لذا برهان اول باطل می شود.

برهان دوم هم که می گوید "معنی واحدا لا ینتزع مما له توحد ما لم یقع"، نمی شود از امور متباین بالذات، امر واحدی انتزاع بشود.

که ما این را از استاد مصباح یزدی گرفتیم و آقای سیدان هم از ایشان گرفته اند، که فرمودند این برهان اینجا نمی آید و غلط است، این برهان در معقولات اولیه می آید در حالی که بح ا در معقولات ثانویه است.

دلیل سومشان این است که معطی شیء فاقد شیء نمی تواند باشد، جواب این است که این هم در باب طبیعیات است نه در باب باری تعالی که عده ای از خود فلاسفه این برهان را قبول نمی کنند.

پس عمده دلیل این سه برهان بود که رد شد.

علاوه بر آن و روایات صریحه و ارتکازات بر خلافش هم هست که در جای خودش بحث کرده بودیم.

مستشکل: ...

جواب: در باری تعالی اصلاً تشکیک در وجود نیست، حقیقت وجود تعالی در دو مرتبه است یک مرتبه بلا حد و یک مرتبه ممکن.

لذا تشکیک در وجود اصلاً با روایات و آیات ما سازگار نیست.

اشکال سوم ما این است که مراد از صراط که می گوییم امیرالمومنین ع است، این نیست که خود حضرت امیر ع باشد و نه اینکه مدینه فاضله حضرت امیر ع باشد، اصلاً بحث این است، بحث این است که وقتی می فرماید امیرالمومنین ع صراط است یعنی هدایت را به سوی امیرالمومنین ع است، یعنی از خداوند امیرالمومنین ع را بخواه که در حقیقت یعنی ولایت امیرالمومنین ع.

ولایت یا ولایت است به معنی محبت و محبت بدون تبری اصلاً معنی ندارد که صراط باشد، تولی و تبری صراط است، کما اینکه ولایت به معنی امارت، صراط است. نفس این صراط است چون دین استو نفس این، شرط صراط است و لا ینفک از صراط هم هست، یعنی ولایت امیرالمومنین ع لا ینفک از دین است، امکان ندارد که از آن جدا شود. لذا مصداقیت غلط است، مدینه فاضله هم غلط است.

کلمه "اهدنا" یعنی ما را به امیرالمومنین ع هدایت کن، یعنی تولی حضرت و تبری از دشمنان حضرت و امارت حضرت و خلافت حضرت، که فرمود: "وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا"^۴، ایمان بدون ولایت امیرالمومنین ع محال است، اتحاد مشروط با شرط، محال است، چرا که لازم می آید که هم مقدم باشد و هم متأخر، کما اینکه انفکاک مشروط از شرط هم محال است. لذا هر دو بیان آقای جوادی باطل است.

نظر استاد کاهانی

روایت هم می خواهد بگوید آن صراطی را که تو می خواهی که دین است، امیرالمومنین ع است. یعنی بدون امیرالمومنین ع، دین نیست، لذا فرموده: "أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ" لذا آیه یعنی از خدا بخواه که طرف شما بیایم، حالا این

^۴-سوره مانده، آیه ۳

یعنی بشوم آقا امیرالمومنین ع!!! یا اینکه آقا ع، مدینه فاضله است؟!!! اگر اینها را گفتیم همان مصادیق می شود، چرا که ممکن است یکی دیگر مدینه فاضله باشد، یکی بالاتر و یکی پایین تر.

لذا مصداق نیست، اشتراط است و وقتی شرطی شد دیگر مصداق معنا ندارد، یعنی هر جا دین هست باید شرطش باشد، و اگر ولایت امیرالمومنین ع نباشد، دین نیست.

روایات نظر به این دارد که در زیارت امیرالمومنین ع آمده که عرض کردم، در زیارت غدیریه آمده است، در زیارت مبعث آمده است، در زیارت مطلقه امیرالمومنین ع آمده است، در همه این مسئله مطرح است.

چرا باید آئه این همه در زیارات بیاورند؟ یعنی همه اینها می خواهد بگوید شا مدینه فاضله هستید؟!!! شما در مرتبه اعلی هستید؟!!!

لذا ما می گوئیم مل اشتراط است و دین، لا ینفک از امیرالمومنین ع است، " علی مع الحق و الحق مع علی " ، " علی مع القران و القران مع علی " یعنی ممکن نیست که از هم جدا شوند. مثل روایت "إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِزَّتِي" که در آن می فرماید "لَنْ تَضِلُّوا" که یعنی " و لا الضالین "، یعنی گمراهی اینجا محال است با او، لذا مصداق معنا ندارد و مصداقیت غلط است.

مستشکل: ...

جواب: حضرت فرموده است که " الصراط المستقیم امیرالمومنین ع " فرموده که " الصراط امیرالمومنین ع " چون ممکن است که صراط، صراط إلى النار باشد یا صراط إلى الجنة، اما صراط المستقیم، یکی بیشتر نیست که آن هم امیرالمومنین ع است و ثانی ندارد، و محال است که ثانی داشته باشد. اگر گفתי ثانی دارد، معنایش این است که مصداق است.

یعنی امیرالمومنین ع هم صراط است و هم شرط دین است، وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا^ه

مستشکل: ...

جواب: ما قبول کردیم که صراط دین است و شامل عقاید و اخلاق و احکام است. اما دین منهای امیرالمومنین ع، صراط نیست. ولایت امیر المومنین ع خودش صراط است. هدایت هم به طرف امیرالمومنین ع است. در عین اینکه صراط است، شرط صراط هم است و لا ینفک از صراط هم است، و لا ینفک می گوئیم که بگوئیم مصداق نیست. ولایت امیرالمومنین ع صراط است چون مربوط به عقاید است، محبت عمل است و ولایت، ایمان است و در عقاید است، یعنی به خلافت بلافضل امیرالمومنین ع معتقد باشی و اگر معتقد نباشی، ایمان نیست، دین هم نیست و لذا صراط نیست.

لا ینفک بودن با مصداقیت نمی سازد.

بحث هدایت هم به مفهوم نمی خورد، معنا ندارد که به مفهوم هدایت شود، بلکه ما اینطبق علیه المفهوم و واقع را هدایت را می خواهیم، و ما اینطبق المفهوم غیر از امیرالمومنین ع شخص دیگری نیست، یعنی ولایت امیرالمومنین ع هست که دین از آنجاست. یعنی معرفت و دین را از آنجا باید بگیریم.

مصدق غلط است چون نمی توان گفت که مفهوم را هدایت کن، مفهوم اصلاً قابل هدایت نیست، لذا یعنی به واقع مفهوم هدایت کن که واقع مفهوم امیرالمومنین ع است و غیر از امیرالمومنین ع به "دین قیم" نمی رسند.

مستشکل: ...

جواب: صراط دو قسم است و صراط مستقیم یکی است. مستقیم قید احترازی است و توضیحی نیست، لذا صراط إلى النار هم هست. لذا اینجا فرموده "صراط مستقیم" امیرالمومنین ع است، نفرمود "صراط" امیرالمومنین ع است. لذا فرموده است "أنتم الصراط الأقوم" و أقوم را می آورد.

من موقعی که می گویم إهدنا الصراط المستقیم، مفهوم را نمی خواهیم بلکه واقع را می خواهیم، و این مصل مفهوم ومصداق واجب الوجود نیست، چرا که هدایت به مفهوم تعلق نمی گیرد.

مستشکل: ...

جواب: نفس معنون را می خواهند و عنوان را نمی خواهند و عنوان، فانی در معنون است.

فقه

مسئله شصت و یکم

"الحادية و الستون: لو شكّ في شيء و قد دخل في غيره الذي وقع في غير محلّه كما لو شكّ في السجدة من الركعة الأولى أو الثالثة و دخل في التشهد أو شكّ في السجدة من الركعة الثانية و قد قام قبل أن يتشهد فالظاهر البناء على الإتيان و أن الغير أعمّ من الذي وقع في محلّه أو كان زيادةً في غير المحلّ و لكن الأحوط مع ذلك إعادة الصلاة أيضاً."

من در چیزی شک کردم ولی وارد امر دیگری شدم که آن امر دیگر مرتّب نیست، مثلاً از سجده بدون تشهد به قیام رفتیم، که مرحوم سید دو مثال زده است، در سجده رکعت اول شک می کند یا رکعت سوم، و سپس رفتیم در تشهد، اگر رکعت اول باشد، تشهد فی غیر محله است، اگر رکعت سوم هم باشد، اصلاً تشهد ندارد، تشهد آن هم فی غیر محل می شود. این را اینگونه می گوید زیرا سوال است که آیا باید برگردی سجده را بیاوری یا نه؟ در محل هستی یا نه که مبانی مختلف می شود.

مثال دیگر این است که در رکعت دوم، شک در سجده دوم می‌کنم و بدون تشهد می‌ایستم، این قیام، فی غیر محله است. سید می‌فرماید: ظاهر این است که بنا را بر این بگذارد که آورده است، چون وقتی می‌گوییم "دخلت فی غیره" اعم از این است که مرتبط باشد یا مرتبط نباشد، به او مربوط باشد و بعد از او باشد و یا نباشد. مثلاً شما سلام دادی و وارد تسبیحات حضرت زهرا ع شدی و بعد شک کردی، "دخلت فی غیره" صدق می‌کند.

اما آن کسانی که می‌گویند "تسبیحات حضرت زهرا س" مرتبط نیست که این هم علی‌المبنا است، می‌گویند باید برگردی سلام را بدهی، چون شک کردی که سلام دادی یا نه.

مرحوم سید نظرشان این است که "غیر" مطلق است و قید عرفی است.

بعد می‌فرماید: "و لكن الأحوط مع ذلك إعادة الصلاة أيضاً" که این أحوط، استحبابی است.

منشأ خلاف در سه مبنا ظاهر می‌شود.

اولاً اینکه تجاوز از محل، معنایش چیست؟

نظر اول، نظر مرحوم امام ره

یک نظر، نظر مرحوم امام ره است، و یک نظر، نظر سید است، و یک نظر، هم مثل نظر آقای خوبی است که باید در "غیر" داخل شوی و تا در "غیر" داخل نشوی، تجاوز صادق نیست و "غیر" هم باید مرتبط باشد.

مرحوم امام ره می‌فرمایند که اصلاً "غیر" ربطی ندارد، هر چند از لوازم لا ینفک است ولی به تجاوز ربطی ندارد. خود تجاوز، موضوع حکم است:

هل يعتبر فی قاعدة التجاوز الدخول فی الغیر أم لا؟

بر تقدیر اینکه دخول در غیر معتبر باشد، آیا مطلق الغیر مرتبط است یا غیر مرتبط؟

سه قول هست و به یک بیان همراه با احتیاط چهار قول هست.

قول اول این است که "لا يعتبر الدخول فی الغیر" از لوازم هست اما معتبر نیست، مثالی بزنیم و آن هم این است که داریم "و جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَفْتَتْهَا أَنْفُسُهُمْ"^۷ آیا می‌شود کسی یقین داشته باشد و جحد داشته باشد؟ علامه طباطبایی همراه مرحوم امام ره می‌گویند نمی‌شود، چون گر چه "جحد" از افعال نفس است، یقین هم از صفات نفس است، ولی لا ینفک

از هم هستند، نمی شود شما یقین داشته باشی و جحد هم داشته باشی. یعنی اگر یقین داشتی، جحد نیست، این جحد، جحد عملی است. یعنی اگر کسی یقین دارد، جحد ندارد و بلکه یقین دارد، یعنی ایمان با یقین می سازد و جحد با شک می سازد. مستشکل: ...

جواب: اینجا جحد را جحد عملی می گیرند. قلب، ایمان دارد. جحد عملی است چون یقین دارند.

مبنای دیگر مثل مرحوم اصفهانی و آقای خوبی می گویند جحد فعل نفس است و یقین، صفت نفس است و فعل در اختیارش است، یقین دارد اما قلبا زیر بار نمی رود، عاملش هر چه که هست مثل غرور و نکبر و غیره، قلبا زیر بار نمی رود. افعال نفس، اختیاری است، اما هر چند یقین دارد اما زیر بار نمی رود.

در ما نحن فیه هر چند لا ینفک هستند اما دخلی و ربطی به هم ندارند.

عبارت مرحوم امام ره: "هذا هو الأقوی، لا لما ذكره من الدخول فی الغیر، بل لما استظهرنا من الأدلة من عدم لزوم الدخول فی الغیر، بل اللازم هو التجاوز عن المحل و لو لم یدخل فی الغیر المترتب علیه"^۸

اصلا دخول در غیر لازم نیست، آنچه که ما می خواهیم تجاوز از محل است، البته از لوازماتش این است، اما شرط نیست.

و لو اینکه در غیر مترتب علیه داخل نشود، و آن هم از لوازمات است.

وجه نظر امام ره

وجه آن را در استصحاب بیان کردند، وجه آن را در رساله استصحابشان در صفحه ۳۲۶ بیان کردند:

"إن المراد من المضى هو مضى محل المشكوك فيه، و الظاهر من المحل محل المقرر الشرعى إذ لا يفهم العرف و العقل من جعل القانون إلا ما هو المحل المقرر الجعلى"

اما آیا آن محل مقید است به غیر، می فرمایند خیر چون دلیلی برای تقیید نداریم.

سپس در ص ۳۲۹ می فرمایند: "عدم اعتبار دخول فی الغیر إلا إذا كان محققا لتجاوز لكن اعتباره حينئذ ليس لأجل دخالته فی موضوع الحكم بل لأجل ملازمته مع الموضوع و إلا فالموضوع هو نفس التجاوز"

از لوازمات تجاوز، دخول در غیر است. مقید به او نیست بلکه لازمه اش است.

^۸ - العروه الوثقی مع تعلیقات، ج ۱، ص ۷۴۳

اشکال استاد به نظر امام ره

جواب به ایشان این است که اهمال محال است، چون تجاوز از محل است، چون اگر از خودش تجاوز بشود، قاعده فراغ می شود که البته امام ره قاعده فراغ را قبول ندارند و به قاعده تجاوز بر می گردانند.

چون مرحوم امام ره یک قاعده بیشتر قائل نیستند و آن هم قاعده تجاوز است و می فرمایند قاعده فراغ لباً به قاعده تجاوز بر می گردد. شما وقتی در صحت قرائت شک می کنی یعنی مثلاً در چهار در قرائت، که این به شک در وجود بر میگردد، پس تمام قاعده ها یک قاعده بیشتر نیست و آن هم قاعده تجاوز است.

قاعده تجاوز هم تجاوز از محل است چون شک در وجود است، به این حساب محل است که قرائت مسبوق به تکبیر است و ملحق به رکوع است، پس اهمال محال است و یا مطلق است و یا مقید.

برای شخص ملتفت، اهمال محال است، برای شخصی که ملتفت به قانونش هست، اهمال محال است، چون معنا ندارد که مهمل بگذارد، اگر دخل در غرض دارد، أخذ می کند و الا رد می کند و ثالث ندارد و اهمال در مقام ثبوت محال است.

پس در همان مقام ثبوت که ملتفت هست، "اهمال من الملتفت محال".

اهمال در مقام ثبوت را نمی گوئیم چون ممکن است لمصلحة محال گذاشته است، مصلحت بر این است که مهمل بگذارد و ما متوجه نشویم.

پس یا مطلق است و یا مقید، مطلق که نیست یعنی چه رکوع بیاید و چه نیاید، لذا لا محاله مقید می شود، و تا مقید شد، محل درست می شود. اگر مقید نباشد، محل درست نمی شود چون مطلق است و گفته هر وقت می خواهی بیاور و محل توسعه پیدا می کند. اما وقتی مقید شد، محل پیدا می شود. پس لا محاله مقید است به ما یترتب علیه، یعنی به آنچه که بر آن مترتب است، مقید است.

در أقل و اکثر برائت مرحوم شهید صدر فرموده بود که اگر تقیید بگیریم، محال لازم می آید چون هم مقدم می شود و هم متأخر، که گفتیم بحث شرط متأخر است، تکبیر مشروط است به شرط متأخر که این محال نیست.

همین اشکال شهید صدر را استاد هم اشکال کردند، که ما گفتیم وارد نیست، چون بحث شرط متأخر است، نه شرط مقارن. اجزاء بی ارتباط با هم نیستند بلکه مرتبط هستند، لذا اعتبار کردم این را با دیگری، مرتبط با هم. اشتراط یعنی مرتبط به هم و مقید به هم. تکبیر از اول مقید است به اینکه باید پشت سرش رکوع بیاید و بعدش به ترتیب اجزاء بیاید تا سلام. کما اینکه اجزاء دیگر هم باید نسبت به هم مقید باشند و هیچ محذوری ندارد.

مستشکل: ...

جواب: آنی که شرع مقرر کرده و برای محل قرار داده است، جایش همین جاست که باید تکبیر بگوئیم و بعد الحمدلله.

مستشکل: ...

جواب: وقتی شک کردی و از محل گذاشتی که قرائت سوره حمد بود یعنی در سوره وارد شدی.

مستشکل: ...

جواب: محل تشهد بعد از سجده است و قبل از قیام است و این محل است.

وقتی وارد تشهد شدم و سهوا حرف زدم، این یعنی دخل فی غیره؟! خیر بلکه هنوز در محل است. محل معنایش این است که یعنی آنی که شارع، محل قرار داده است.

"إذا خرجت من شيء" اینجا "شئ" یعنی محل، چون شک در اصل وجود است. پس باید محل باشد. چون شک در صحت آن موجود نیست. چون صدر روایت زراره قرینه است مثل اینکه می گوید "رجل شك في الأذان و دخل في الإقامة" همه مثال ها اینگونه است و این محل است. و در جای دیگر می گوید "رجل شك في الإقامة و دخل في التكبير" و در نهایت حضرت می فرماید "يا زُرَّارَةُ إِذَا خَرَجْتَ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ دَخَلْتَ فِي غَيْرِهِ فَشَكُّكَ لَيْسَ بِشَيْءٍ"^۹ و قید "ثم دخلت في غیره" قید احترازی است و بیان محل است.

مستشکل: ...

جواب: امام ره می فرمایند اعتنا نکند اما نه به بیان سید.

البته امام ره دارند که اگر بر فرض که ما گفتیم دخول در غیر، مقوم است، حرف سید درست است و ما مطلق می گوییم.

که ما می گوییم نه حرف سید و نه حرف شما درست است.

نظر دوم و وجه آن

قول دوم این است که تجاوز صادق است به دخول فی الغیر سواء كان الغیر مترتب أو لم یکن مترتب، اختاره السید الماتن، وجه آن هم این است که صدق عرفی است که غیر، عرفا صادق است، "دخول فی الغیر عام یشمل مطلق الغیر"

که ما گفتیم اهمال محال است و اینجا قرینه عقلیه داریم، با قرینه عقلیه مقید کردیم به غیر مترتب.

لذا نباید بگوییم لفظ اطلاق دارد چرا که قرینه عقلیه می آید و محل درست می کند، و محل شده است به بعد از او و قبل از او.

^۹ - تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۵۲

مستشکل: ...

جواب: اگر سلام را قبل از تسبیحات حضرت زهرا س اعتبار کرده باشند، محل است اما اگر تسبیحات را بعد از سلام اعتبار کرده باشند، اینجا دیگر محلش نیست، مثل نماز ظهر و عصر.

نظر سوم و وجه آن

قول سوم این است که " يعتبر أن يكون الغير غير مرتب لا مطلق الغير "

که عده ای از اعلام مثل مرحوم آقا ضیاء و آقای بروجردی و آقای حکیم و آقای گلپایگانی، مرحوم سید ابواحسن اصفهانی، مرحوم نائینی، آقای خوبی و آل یاسین، همه می گویند فرد باید برگردد، چون هنوز در محل است و " غیر " ربطی ندارد، درست است که وارد " اقامه " شده است اما در محل است.

مستشکل: ...

جواب: مثال سید، سده را شک کرده و حرکت کرده است، می خواسته برود تشهد و به اشتباه رفته در قیام و به شک افتاد که سجده انجام داده است یا نه، این فرد باید برگردد و سجده را انجام دهد و بعد تشهد را انجام دهد و بعد برود قیام و بعد یک سجده سهو برای قیام بی جا انجام دهد.

نظر چهارم

قول چهارم که برای محقق حائری است، احتیاط واجب این است که نماز را إعادة کند.

نظر استاد کاهانی

الحق بین هذه الأقوال قول الثالث که وجهش را هم بیان کردیم که قرینه عقلیه داریم، روایت برای ما محل معین کرد، و تا محل معین کرد می فهمیم که مطلق نیست، مهمل هم که نمی تواند باشد، پس لا محاله مقید است و در محل است یعنی وارد جزء بعدی نشده است و وقتی شک کردی باید بیاوری. اگر وارد جزء بعدی شدی و شک کردی، دیگر اعتنا نکن، اما اینجا وارد جزء مترتب نشده است و قیام بی جا آورده است، یا مثل حرف زدن.

یا مثلاً در جای تشهد نشست و قران خواند، قران محل ندارد و در هر جای نماز می توان قران خواند، پس در محل است و باید تشهد بخواند.

اما امام ره می فرمایند این تجاوز از محل شده است.

مستشکل: ...

جواب: شارع می گوید این هنوز محلش باقی است چون آنی که بعد از این هست، هنوز نیامده است، و بعد از این نیامده است و چیز دیگری آمده است.